هو العلیم

رابطه عیب‌پوشی با سیر و سلوک

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷ - مجلس چهارم

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

«فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبِى غَيرُک مَا فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجِيلَ العُقُوبَةِ لَاَجْتَنَبتُهُ؛ اگر غیر از تو ای خدا بر گناه من کسی مطّلع می‌گشت من هیچ‌گاه مرتکب گناه نمی‌شدم، و اگر از تعجیل در عقوبت تو نگران بودم از گناه اجتناب می‌کردم.»

دیشب خدمت رفقا عرض شد که: صفت ستّاریت یک صفت از اوصاف بسیار مهمّه پروردگار است و خداوند با این صفت با خلائقش مدارا می‌کند، برخورد می‌کند، تعامل می‌کند. این به دو جهت است: یک جهت مقام کرامت پروردگار است؛ شخص کریم ذاتش اقتضا می‌کند که از وجودش جمال تراوش کند نه زشتی و ناپاکی و قبح. شخصی که بزرگ است کرامت دارد، بزرگ‌منشی دارد، عزت دارد، منائت دارد، آقایی دارد. ندیدید در صحبت‌هایمان می‌گوییم: فلان شخص خیلی آقاست، فلان شخص خیلی آدم بامروتی است، فلان شخص خیلی مرد است، فلان شخص خیلی لوتی است، فلان شخص خیلی آدم درستی است کارش درست است.

اینها همه یعنی چه؟ هر صفتی از این اوصاف را که ما به کار می‌بریم به معنای ظهور یک صفت جمالیه است از آن شخص، در قبال ظهور یک صفت ناپسند و نازیبا و قبیح از افراد دیگر. فلان شخص جواد است بخشنده است، در قبالش فلان شخص آدم بخیلی است دستش در جیبش نمی‌رود، مُمْسِک است فقط خود را در نظر می‌گیرد و سایر افراد را در نظر نمی‌آورد. فلان شخص آدم عطوف و رحیم است در قبالش فلان شخص آدم قسی است، اگر ببیند ده نفر هم جلویش افتادند بمیرند کاری ندارد از کنارشان رد می‌شود می‌رود. قساوت دیگر، قساوت! آدم در قساوت به یک حدّی می‌رسد که گرگ بیابان پیشش لنگ می‌اندازد، گرگ بیابان!

آدم گاهی اوقات چیزهایی از همین حیوانات درّنده مشاهده می‌کند و می‌گوید: عجب، واقعاً قدرت خدا! حیوان درنده می‌آید یک حیوان ضعیف را در پناه خودش قرار می‌دهد چقدر عجیب است! این قدرت خداست. خدا می‌گوید: همان‌طوری که من درندگی را در این قرار دادم، می‌توانم از اوصاف دیگر خودم هم در او قرار بدهم، شما فقط درندگی را می‌بینید حالا بیایید عطوفت و محبت را در این پلنگ، در این ببر در این حیوان درنده مشاهده کنید.

آن‌وقت این انسان دوپا گاهی اوقات در قساوت به حدی می‌رسد که قابل توصیف نیست، اصلًا قابل

توصیف نیست. وقتی که حرمله تیر را در کمان می‌گذارد و حضرت علی اصغر را نشانه می‌گیرد شما چه توصیفی می‌توانید برای یک هم‌چنین شخصی بیاورید؟ کجا درنده یک هم‌چنین کاری می‌کند؟ حیوان کجا یک هم‌چنین کاری می‌کند؟ آخر انسان خیلی از موارد دیده که حیوانات درنده بچه شیرخوار را مراقبت کردند. شما با پدرش جنگ دارید خب بزن به پدرش حالا هر چی، این با علم به اینکه الان این تیر او به این طفل اصابت می‌کند، آخر یک بچه شیرخواره ... این دیگر چه قضیه‌ای است چه داستانی است؟!

یک وقتی من راجع به این قضیه صحبت می‌کردم که سند حقانیت عاشورا حضرت علی اصغر است؛ یعنی داستان حضرت علی اصغر یک داستانی است که هیچ مو لای درزش نمی‌رود. حالا بقیه بزرگ بودند، امام حسین علیه السّلام بزرگ بود، سنی داشت، حضرت ابوالفضل علیه السّلام بزرگ بود. حالا یا حق با این [بود] یا حق با او کاری به این نداریم بالاخره بزرگ بودند دیگر. در جنگ هم انسان یا می‌کشد یا کشته می‌شود. آمدند دفاع کردند جنگ کردند و کشتند. یا حضرت علی اکبر جوان بود، شجاع بود. حتی حضرت قاسم اینها بالاخره در یک سنینی بودند که [می‌جنگیدند] ولی حضرت علی اصغر یک بچه چند ماهه اینکه دیگر اصلًا معنی ندارد انسان بیاید به او تعرض بکند.

انسان وقتی که در قضیه کربلا به داستان حضرت علی اصغر برخورد می‌کند نیاز نیست به اینکه شیعه باشد یا سنی، اصلًا بی‌دین هم باشد آن وجدانش این مسئله را محکوم می‌کند وجدانش این مسئله را نمی‌پذیرد و مُهر بطلان و ظلم بر طرف مقابل می‌زند، حالا هر کسی می‌خواهد باشد فرقی نمی‌کند.

اصلًا گویا این داستان حضرت علی اصغر یک برنامه‌ای بوده از جانب خدا برای حقانیت راه امام حسین علیه السّلام، که افراد بیایند در این قضیه نگاه کنند و متوجّه بشوند و متنبّه بشوند و متذکر بشوند و ببینند انسان تا کجا از قساوت و لعامت و حیوانیت و پستی و دنائت می‌تواند جلو بیاید که به یک هم‌چنین قضیه و مسئله‌ای اقدام کند. اینها همه برای ما عبرت است‌ها! ما باید حواسمان را جمع کنیم. آنها هم مثل ما بودند ما هم مثل آنها! فقط زمانه بین ما و آنها فاصله انداخت. وگرنه به جایش انسان مشاهده می‌کند که نه، این‌طور نیست که فقط داستان کربلا یک قضیه منحصر به فردی بوده در آن تاریخ و دیگر پرونده‌اش بسته شد و تکرار نخواهد شد نه! برای همه ما داستان کربلا زنده می‌شود و ما باید همیشه خود را در این وضعیت ارزیابی کنیم! منتها صورتش فرق می‌کند.

آن موقع تیر و شمشیر و کمان و سنگ بود، الان مسائل مختلف جریاناتی که برای انسان پیش می‌آید و انسان در این جریانات باید ببیند که به کدام یک از دو طرف تمایل دارد و به کدام طرف میل دارد، خودش را محک بزند خودش را محک بزند.

یک وقت یکی از رفقا از مرحوم آقا سؤال می‌کرد که: آقا چطوری انسان بفهمد که حرکت می‌کند یا نه؟

ایشان فرمودند: خیلی ساده است، آدم نگاه کند به خودش ببیند که آیا نسبت به این راه و مسیر شوقش بیشتر است یا کمتر. اشتیاقش میلش رغبتش، ثباتش استقامتش عشقش، علاقه‌اش پایمردی‌اش بیشتر است یا کمتر است، می‌تواند بفهمد.

همه این اوصاف جمالیه پروردگار، اینها متراوشات ذات یک کریم است؛ چون از کریم غیر از کرامت تراوش دیگری نیست، ظهور دیگری نیست. از شخص کریم در همه ابعاد، کریم در عطا و بخشش، کریم در رحم و عطوفت، کریم در ستّاریت و پوشش، کریم در جود، کریم در رزق، کریم در علم، کریم در رحمت، در همه این اوصاف، انسان کرامت را از ذات پروردگار مشاهده می‌کند.

این جهت اوّل که خدا نمی‌خواهد عیوب بندگانش فاش شود، خدا نمی‌خواهد عیوب بندگانش برملا بشود.

جهت دوّم: اینکه خدا خودش می‌داند چه خلق کرده، خدا خودش از حال ما و مخلوقات خودش بیشتر خبر دارد. می‌داند بالاخره انسان است و خطا و تعلّق به عالم ماده و توجّه به عالم ظاهر همراه با جهل نسبت به واقعیات باعث می‌شود که انسان خطا کند. به خصوص که افراد هم در این زمینه مختلف هستند و هر شخصی دارای موقعیت خاص خودش است. انسان نمی‌تواند که همه افراد را به یک چوب براند! هر کسی جایگاه خودش را دارد؛ اگر یک کار خلافی از چند نفر سر می‌زند، هرکدام از اینها حکم خاص به خودشان را دارند یک حکم برای همه نیست، هر شخصی یک وضعیت مخصوص به خود را دارد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد نشسته بودند یک مرتبه یک زنی آمد گفت: یا علی حکم خدا را درباره من جاری کن. حضرت فرمودند: مگر چه کار کردی؟ گفت: کار خلاف انجام دادم. گفتند: برو پی کارت، بلند شو برو، قاطی کردی صبح چه خوردی حالت بهم خورده، سردیت کرده گرمیت کرده، بلند شو برو پی کارت، چرت‌وپرت چیه می‌گویی! آن زن رفت و برگشت گفت: یا علی من ... گفتند: بلند شو برو پی کارت، اصلًا حرفش را نزن برو من هیچی نشنیدم! نمی‌خواهد ظاهر بشود.

حالا اگر ما باشیم چه کار می‌کنیم؟ کار نکرده را این‌قدر در سرش می‌زنیم تا بگوید کردم! امیرالمؤمنین کار کرده را هم‌چنین می‌گوید که برو پی کارت این حرفها چیه می‌زنی، به سرت زده چه کار می‌کنی. هی می‌خواهد مخفی کند، هی می‌خواهد [بپوشاند.]

این یک بحث فقهی است که آیا حدّ مترتب بر مقام ثبوت است یا مترتب بر مقام اثبات است؟ آنچه که به نظر حقیر می‌آید این است که مترتب بر مقام اثبات است البته حدّ نه قصاص قصاص مربوط به جرم و جنایتی است که شخص مرتکب می‌شود و صدمه‌ای به شخص دیگر وارد می‌کند آن مترتب بر مقام ثبوت است. ولی حدّ آنچه را که مربوط به حق اللّه است، فرض کنید که شخص شُرب خمر کرده یا روزه‌خواری یا امثال‌ذلک

خلافی مرتکب شده، اینها مترتب بر مقام اثبات است؛ یعنی نفس مقام ثبوت موجب حدّ نیست بلکه باید اثبات بشود، اگر به مرتبه اثبات رسید آن وقت حدّ برای او [جاری می‌شود] امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌خواستند این قضیه به مقام اثبات نرسد که حدّ در اینجا جاری شود.

یک روز خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان اللّه علیه بودیم، دو سه روز قبلش یک قضیه‌ای اتّفاق افتاده بود که مرحوم آقا در یک واقعه‌ای، بنده خدایی یک حرفی زده بود به رحمت خدا رفته ایشان عیب او را گرفته بودند و نقاط ضعف و خلل و نقصان او را به او تذکر داده بودند مکاشفه‌ای داشت در مشاهداتش مکاشفاتش و طبعاً این موجب انتقاص او بود.

دو سه شب از این قضیه گذشته بود، یک شب آقای حدّاد همین‌طور اصلًا بدون مقدمه و بدون اطّلاع از این قضیه یک‌دفعه شروع کردند مسئله‌ای را گفتن، فرمودند: آیا شیطان به صورت انسان در می‌آید یا نه؟ از آقا سؤال کردند یعنی اصلًا آن جریانی که اتفاق افتاده بود و آن صحبتی که شده بود شروع کردند همان را دوباره بیان کردن مرحوم آقا گفتند: بله، شیطان به صورت انسان در می‌آید. بعد ایشان فرمودند: آیا به صورت افراد صالح هم در می‌آید؟ مرحوم آقا گفتند: بله، به صورت افراد صالح هم در می‌آید، هم افراد خلاف هم افراد صالح. آقای حدّاد فرمودند: این تشخیصش از کجاست؟ از کجا انسان بفهمد این که الان در قبال او ظاهر شده و او را مشاهده می‌کند و او را دعوت به یک کاری می‌کند آیا این شیطان است یا اینکه ملک است؟ آقا گفتند: باید انسان معیار داشته باشد، محک داشته باشد، بصیرت، بتواند تشخیص بدهد این مطلبی که مطرح شده آیا این قضیه شیطانی است یا مربوط به ملائکه است. آقای حدّاد فرمودند: بله بله درست است مسئله همین است. بعد آقای حدّاد فرمودند که انسان نباید عیب مردم را ظاهر کند!

ببینید زدند به آن قضیه که ایشان به آن شخص گفته بودند که مکاشفه شما ایرادش این است که شما این که الان به این صورت درآمده آیا شیطان است یا ملک، شما فرق نمی‌گذارید خیال می‌کنید همه ملک [است.] این برای او یک منقصتی بود.

آقای حدّاد فرمودند که انسان نباید عیب دیگران را ظاهر کند، بعد این شعر مولانا را خواندند که:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رخت خندد برای روی‌پوش

فردایش ما داشتیم حرم مشرف می‌شدیم مرحوم آقا فرمودند که بچه‌ها بیایید یک چیزی به شما بگویم. رفتیم جلو گفتند: این قضیه‌ای که دیشب آقای حدّاد نقل کردند می‌دانید به کجا خورد؟ این خورد به آن مسئله‌ای که چند روز پیش برای ما اتّفاق افتاد البته ما خودمان در این قضیه و جریان بودیم چطور ایشان به آنجا اشاره کردند و بعد ایراد ما را هم گرفتند گفتند که شما آمدید و آن عیب آن شخص را گرفتید و این درست نبود، انسان بایستی که ستّاریت داشته باشد و به این کیفیت نباید بیاید عیب افراد را در رویشان و چهره‌شان بیان کند.

اولیای خدا همین هستند، اولیای خدا از آنجایی که اینها از نفس گذشتند و دیگر وجودشان همان وجود حضرت حق است ظهورات آنها هم همان ظهورات پروردگار است به آن ظهورات جمالیه در مقام کرامت؛ یعنی آنها هم همان ظهور را دارند.

ما و همین‌طور سایر افراد وقتی خدمت آقا می‌رسیدیم نمی‌توانیم بگوییم ایشان اطّلاع نداشتند بر اینکه ما چه کردیم، ولی وقتی که می‌رسیدیم انگارنه‌انگار، فقط در بعضی از اوقات از باب اینکه خیلی دیگر پشتک نزنیم و خیلی [اشتباه] نکنیم یک اشاره‌ای در صحبتی، خلاصه حواست جمع باشد و از این چیزها که یعنی ...

یک دفعه من شب با یکی از دوستان و رفقا یک کاری کرده بودم با اینکه به نظر خودم کار درستی بوده، اما حالا هرچه مثلًا یک‌خرده تند بوده یا جایش نبوده. فردا که خدمت ایشان رفتم ایشان پشت همان صندلی و میز خودشان نشسته بودند من هم پشت میز نشسته بودم. یک‌دفعه ایشان در همان حالی‌که داشتند می‌نوشتند فرمودند: فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الطور، ٤٨ در مقابل چشمان ما قرار داری! همین‌طور سرشان به نوشتن [بود] حتی بلند هم نکردند! یک‌دفعه ما زنگمان به صدا درآمد که عجب، ما در این قضیه اشتباه کردیم! گاهی از این چیزها از باب تربیت و اینها که ضرورت اقتضا می‌کرد داشتند.

اما در غیر از این موارد می‌آمدند می‌خندیدند تبسّم می‌کردند به نحوی که آدم می‌گفت نه، مثل اینکه این قضیه به ایشان نرسیده، از آن بالا این مسئله هنوز در دست اقدام است، هنوز پایین نیامده که [اعمال] کنند. اینها این‌طور هستند.

خدا هم می‌خواهد بندگانش این‌طور باشند، بندگانش عیب را بپوشانند، عیب شخص پوشیده باشد و افشا نشود. این یک تبعاتی دارد یعنی یک مسائلی دارد. بالاخره خطا از همه سر می‌زند اما اینکه انسان بیاید این خطا را افشا کند یک اثری می‌ماند در نفس آن طرف که تا وقتی که چشمش به این می‌افتد آن مسئله در ذهنش زنده می‌شود. ولی اگر انسان نیاید این مسئله را بگوید انگارنه‌انگار، او خیال می‌کند این خبر ندارد، وقتی خبر ندارد با او تعامل می‌کند مثل ظاهر، می‌گوید می‌نشیند می‌خندد صحبت می‌کند مطلبی به دل ندارد. ولی وقتی که فهمید دیگر فهمید، فهمید که این شخص این عیبش را آمده مطرح کرده جایی گفته و امثال‌ذلک این دیگر از بین نمی‌رود.

انسان باید هی از بار خودش کم کند نه اینکه به بار خودش اضافه کند. سالک آن کسی است که بارش سبک باشد؛ یعنی توجّه مردم نسبت به او در توجّه سوء نه توجّه به حُسن، توجّه مردم نسبت به او به توجّه سوء هی پایین‌تر باشد، مقدارش کمتر باشد هرچه این توجّه بیشتر باشد این بارش بیشتر است سنگین‌تر است، بیشتر خسته می‌شود بیشتر کسل می‌شود، بیشتر باید آن تبعاتش را پیگیری کند. فلهذا درست نیست که انسان بخواهد این مسئله و مطلب را به این کیفیت انجام بدهد.

این مقام ستّاریتی که انسان در پی اوست و ظهور آن ستّاریت پروردگار است این باعث می‌شود که انسان یک حالت وحدت و حالت هم‌نوعی در درون او و در ذات او نسبت به همه افراد کم‌کم پیدا بشود. چون حفظ این قضیه انسان را جلو می‌برد؛ یعنی وقتی که انسان یک مطلبی را افشا نکرد این باعث می‌شود که یک جنبه وحدتی بین او و بین افراد در این مسئله پیدا بشود. در قضیه بعد همین‌طور در قضیه بعد همین‌طور، کم‌کم نفس انسان آماده می‌شود برای اینکه آن حقیقت توحید بتواند در او تجلی کند.

لذا مسئله ستّاریت همان‌طوری که دیشب عرض کردم خیلی مسئله مهمّی است؛ یعنی برای حرکت سالک قضیه ستّاریت نقش مهمّی ایفا می‌کند و شاید کم موردی باشد که انسان بتواند استفاده کند مثل مسئله ستّاریت. همان‌طوری که در مقابلش کشف سرّ مؤمن و کشف افشا خلافی که یک مؤمن انجام می‌دهد اصلًا می‌تواند دودمان سلوک او را بر باد بدهد و ارتباط او را با پروردگار قطع کند و این همه‌اش به خاطر این است که درست عملی انجام داده در مقابل راه توحید. در توحید مسئله ستّاریت انسان را به وحدت می‌رساند، این آمده با افشای عمل و خطای مؤمن برخلاف آن دارد حرکت می‌کند. لذا این مسئله مسئله خیلی مهمّی است.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند که طبیعت من بشری این‌طوری است طبیعت من بشری، که تا وقتی که مطّلع نشوم که کسی می‌داند خودم را در حصن می‌بینم، در حفظ می‌بینم. ولی همین‌که احساس بکنم این کاری که می‌خواهم انجام بدهم این یک وقتی این تقش در می‌آید به دنبالش نمی‌روم. از ناحیه خدا می‌دانم خدا ستّاریت دارد، ولی از ناحیه سایر افراد که ستّاریت ندارند، لذا در مقام حفظ بر می‌آیم و انجام نمی‌دهم. این مربوط به خلائق.

اما از ناحیه پروردگار ستّاریت به جای خودش محفوظ، آنچه که موجب می‌شود من انجام ندهم این است که می‌گویم خدایا تو ستّاریت را داری نسبت به آن قضیه اعتقاد دارم نمی‌آیی لو نمی‌دهی، افشا نمی‌کنی، آبروی مرا نمی‌بری، اینها همه درست. ولی چیزی که در اینجا هست این است که می‌دانم عقوبتت را تعجیل نمی‌کنی، این هم یکی از اوصاف پروردگار است که عقوبت را تعجیل نمی‌کنی.

البته اینها همه مربوط به حق اللّه است اما در مسئله حق الناس این‌طور نیست؛ یعنی امام سجّاد در اینجا در مقام حق اللّه آن حقوقی که مربوط به خداست. در احادیث هم داریم که آنچه را که مربوط به خداست خدا از آن می‌گذرد، اما آنچه را که مربوط به حقوق مردم است شخص باید در مقام جبران بر بیاید و جبران کند. بگیرد و هر کاری بکند و هر غلطی انجام می‌دهد و بعد هم بگوید خدا می‌بخشد نه این خبرها نیست.

ولی در اینجا مطلبی که هست این است که امام علیه السّلام می‌فرمایند که این را می‌دانم که تو تعجیل در عقوبت نداری، اگر تو تعجیل در عقوبت داشتی، فرض کنید می‌دانستم اگر امروز خلاف کردم فردا یک کاری می‌کنی که همه مردم بدانند، یا اینکه یک عقوبتی بیاید یک مرضی بیاید، نماز را نخواندم فرض کنید که

فردا سکته کنم، سکته برای نماز است، یا اینکه روزه را نگرفتم فردا کلیه‌هایم از کار بیفتد، یا اینکه فلان عمل عبادی را انجام ندادم زخم معده بگیرم یا هرچی از این بیماری‌هایی که هست هرکدام این در قبال یکی از کارهایی که مربوط به حق اللَه است! نماز مربوط به قلب می‌شود روزه مربوط به کلیه می‌شود آن کبدش از کار می‌افتد. اگر بدانم می‌گویم این چه کاری است می‌خوانیم، به جای هفت رکعت هفتاد رکعت هم می‌خوانیم! نماز نخوانیم فردا سکته کنیم بیفتیم در رختخواب اینکه نمی‌شود!

خدا از این عقوبت‌ها نمی‌کند، می‌گوید نه حالا نماز را که نخواندی این غلط را که کردی حالا ما قلبت را از کار نمی‌اندازیم، کلیه‌ات را از کار نمی‌اندازیم، کبدت را از کار نمی‌اندازیم. کاریت نداریم حالا این کار را انجام بده. صبر می‌کنیم می‌بینیم که حالا متنبّه می‌شوی یا نمی‌شوی. چقدر این مسئله در تو تأثیر گذاشته یا نگذاشته. پس به خاطر این مسئله هم هست که من انجام نمی‌دهم.

برگشت این دو قضیه به چیست؟ برگشتش به جهل است؛ یعنی هم در آن‌طرف که اگر مردم بفهمند من نکنم، و هم در این‌طرف اگر عقوبت عقوبت سریعی باشد من انجام ندهم. همه آنها برگشت به جهل است، جهل به اینکه نسبت به خود گناه و نسبت به حقیقت این گناه من اطّلاع ندارم، این به خاطر این است. اگر نسبت به خود او و من مطّلع بودم اصلًا نیاز به این دوتا نبود نیاز نبود، چه خدا تعجیل در عقوبت بکند یا نکند، چه خدا افشا بکند یا افشا نکند، مردم مطّلع بشوند اصلًا به مردم کاری ندارم. وقتی من به خود گناه و به کدورت گناه اطّلاع پیدا کردم دیگر مسئله تمام است، همه اینها برمی‌گردد به جهل، اینکه من جاهل هستم.

یا [جناب] مولانا در اینجا دارد که: خدایا بر ما ببخش ما را نگیر، ما که در مقام معارضه با تو درآمدیم ما در نیامدیم جهل ما با تو در معارضه درآمد نه خود ما خیلی لطیف می‌گوید! می‌گوید ما با تو معارضه نکردیم، اما جهل ما نسبت به تو و عدم اطّلاع ما نسبت به تو، عدم اطّلاع ما نسبت به اوصاف تو خصوصیات تو، عدم اطّلاع ما نسبت به کارهایی که در قبال تو داریم انجام می‌دهیم و اثراتی که آن کارها بر ما می‌گذارد، آن جهل ما آمده با تو دارد معارضه می‌کند. اگر آن جهل برطرف بشود ما مخلصت هم هستیم، اگر آن جهل برطرف بشود ما بنده مطیع تو هم خواهیم بود. پس ما با تو معارضه نمی‌کنیم جهل ما دارد با تو معارضه می‌کند و بیا آن جهل را خودت برطرف کن و ما را نسبت به این مسئله آگاه کن.

یک قدری صحبت و مطالب دیگری هم دارد که إن‌شاءاللَه اگر خدا توفیق داد برای بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد